

جنگهای افغانستان

نویسنده: پیتر تامسن

یادداشت: پیتر تامسن دیپلومات و نویسنده آمریکایی که بین سالهای ۱۹۸۹ و ۱۹۹۲ به حیث نماینده خاص رئیس جمهور بوش در میان مجاهدین ایفای وظیفه نمود، اخیراً کتابی را تحت عنوان جنگهای افغانستان بدست نشر سپرد. این اثر وزین در چهار بخش حاوی ۸۵۰ صفحه در نیویارک اقبال چاپ یافت. ما قسمتهای از این اثر پر محتوا را ترجمه و غرض مطالعه خوانندگان سایت ارائه میداریم.

امریکا و متحدینش در جنگ ناتمام افغانستان در گیرمانده اند. هنوز هم امکان آن وجود دارد تا بیک دستاورد قابل قبول نایل آیم بشرط آنکه مشی ما به فرهنگ و تاریخ افغانستان احترام گذاشته و نتایج مداخلات خارجی گذشته را در نظر بگیریم.

پس از حوادث یازده سپتامبر تبصره ها و اسناد مستند فراوانی در مورد افغانستان به نشر رسید ولی در غرب عدم آگاهی متداوم در مورد تاریخ، فرهنگ و ساختار قبیله ای این کشور منحصر بفرود وجود دارد. اینکه چرا امریکا و متحدین بین المللی آن در بحران افغانستان در گیر مانده و علی الرغم موجودیت قوای یکصد هزار نفری و مصرف ۳۳۰ میلیارد دالر هنوز هم افتادن چنین یک اتفاق را در عواملی چون عدم درک سالم از محیط افغانی و اغراض پاکستان در قبال افغانستان میتوان جستجو نمود. اگر امریکا سیاستهای خویش را تغییر ندهد، شرایط افغانستان در سال ۲۰۱۴ یعنی سال خروج قوای رزمی امریکا بدتر خواهد شد.

سیاست امریکا در سالهای هشتاد یعنی سالهای جنگ افغان - شوروی عمدتاً بخاطر آن موفق بود که این سیاست با امیال بیش از بیست ملیون افغان در جهت خروج قوا خارجی هماهنگ بود. پس از خروج شورویها، امریکا توجه لازم را به افغانستان و منطقه مبذول نداشت. واشنگتن خطرات ناشی از استراتژی پاکستان و سعودی را در جهت تبدیل افغانستان بیک دولت افراطی اسلامی درک ننمود. دیدگاه اسلامگرایی که در سالهای هشتاد توسط ضیا الحق رئیس جمهور پاکستان پایگذاری شد و توسط وارثین نظامی اش تعقیب گردید، با منافع حیاتی امریکا در تضاد قرار دارد.

پرویز مشرف رئیس جمهور پاکستان پس از حوادث یازده سپتامبر با رئیس جمهور بوش در مبارزه علیه تروریسم همنا گردید. ولی پاکستان بطور سری مخفیگاه ها، پایگاه های تریبه و تسلیحات را در دسترس طالبان افغانی و جنگجویان اسلامگرا گذاشت تا حمله متقابل را در افغانستان براه اندازد.

امریکا نیز پس از سقوط طالبان دوباره افغانستان را کم بها داده و کمترین مقدار کمک را در جهت اعمار کا بل جنگزده اختصاص داد. بذل توجه و منابع امریکا به عراق منجر به ظهور دوباره طالبان در افغانستان گردید.

اکثریت رهبران افغان نتوانستند تا بر ضعف تاریخی خویش یعنی بی اتفاقی و دودستگی و رجهان دادن وحدت و ثبات کشور بر خواستهای شخصی فایق آیند. فساد بر کشور مستولی بوده و رژیم رئیس جمهور کززی ضعیف و فاقد شهرت میباشد.

ضیا الحق دیکتاتور پاکستان خواهان آن بود تا با استقرار سلطه پاکستان بر افغانستان پس از خروج قوای شوروی، به تفوق استراتژیک علیه هند دست یابد. پس از مرگ ضیا در سال ۱۹۸۸، وارثین وی در همیاری با افراطیون پاکستانی و عربی در صدد آنند تا افراطگرایی اسلامی اجنبی را بر افغانستان که دارایی جامعه قبیله ای میانه رو میباشد، مسلط سازند.

حکومت عربستان در سالهای هشتاد و اوایل سالهای نود از این تلاشهای مذبوحانه حمایت نمود ولی در سال ۱۹۹۸ زمانیکه القاعده رژیم سلطنتی را تهدید نمود، بر علیه افراطگرایی موضعگیری نمود.

عملیات نظامی - استخباراتی که منجر به قتل بن لا دن در اول ماه می ۲۰۱۱ گردید، این واقعیت را بر ملا ساخت که این تروریست سعودی در پناه دولت پاکستان حیات بسر میبرد. این عمل دورویگی اسلام آباد را که از موجودیت این تروریست در خاکش انکار میورزید، آشکار ساخت. قتل بن لا دن بدین ادعا صحه گذاشت که مرکز تروریسم جهانی نه در افغانستان بلکه در پاکستان قرار داشته و مخفی گاه های تروریستان در این کشور زمینه رشد آنانرا در جهت براه انداختن عملیات در سراسر جهان اعم از کشورهای اسلامی و غیر اسلامی فراهم میسازد.

اگر ما درسهای مناسب را از تاریخ افغانستان و نتایج نکبتبار ناشی از مداخلات خارجی در این کشور را نیاموزیم، بطور قطع ما با شکست مواجه میشویم. وقت آن فرارسیده است تا صفحه جدیدی را بکشایم.

دپانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين تاسو په درنښت همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادښت: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

تجاوز شوروی در سال ۱۹۷۹ راه را برای افراطیون مسلمان که از حمایت پاکستان و عربستان بر خوردار بودند، جهت مداخله در امور افغانستان گشود. افراطیون مسلمان افغاتی، پاکستانی و عربی بشمول اسامه بن لادن در مناطق قبایلی پشتونها جای پای باز نموده و پاکستان و افغانستان به محور تروریسم جهانی مبدل گردیدند. من شخصاً در سالهای ۱۹۸۹ و ۱۹۹۲ صدها رهبر مجاهد افغان را ترغیب نمودم تا از جنگ برای تصرف کابل منصرف شده و بیک توافق سیاسی غرض جاگزینی رژیم نجیب دست یابند. جهت تأمین همکاری بین المللی برای تحقق چنین توافق افغانی به سفرهای متواتر میان پاکستان، عربستان، شوروی و اروپای غربی پرداختم. امریکا از حل و فصل سیاسی مسأله افغانستان حمایت مینمود.

امریکا، روسیه و سایر همسایگان افغانستان منجمله پاکستان ظاهراً از روند ملل متحد پشتیبانی مینمودند. ولی جنرالهای پاکستانی و سازمان نیرومند امنیتی آنان، آی اس آی، با حمایت سی آی ای و عربستان سعودی اجندای دیگر و مخفی خویش را تعقیب مینمودند. ارتش پاکستان مصمم بود تا یک حل نظامی را برای منازعه افغانستان به منصفه اجرا در آورده و به مردم افغان اجازه آنرا ندهد تا سرنوشت خویش را از طریق تدویر لویه جرگه و یا انتخابات تعیین نمایند. همگان بدین امر توافق داشتند که هر نوع روند سیاسی حل مسأله افغانستان مورد پشتیبانی افغانهای ناسیونالیست میانه رو چون ظاهر شاه قرار خواهد گرفت.

پاکستان از آن هراس داشت که حل سیاسی میتواند به روابط نزدیک میان هند و افغانستان انجامیده و انگشور در میان روابط استراتژیک افغان-هنددگریر خواهند ماند. رژیم ناسیونالیست و میانه رو افغان میتواند مسأله پشتونستان را، که خواهان وحدت پشتونهای دو طرف سرحد میباشد، زنده نماید.

جنرالهای اسلام آباد خواهان انبودند تا اسلامیسست بنیادگرا یعنی حکمتیار را در خلأ قدرت که با خلع کمونستها ایجاد شده بود، جاگزین نمایند. هدف نهایی آنان برقرار نمودن کنترل بر افغانستان، امری که واقعاً هیچ بیگانه نمیتواند آنرا تحقق بخشد، بود.

در تخصص دوازده ساله افغان-شوروی، سی آی ای عادتاً نقش دنباله رو آی اس آی را ایفا نمود. از آنجاییکه آی اس آی حکمتیار را در میان رهبران مجاهدین تر جیح میداد، وی از حمایت سی آی ای نیز برخوردار بود. حکمتیار که دوآتشه ضد امریکایی بود، در میان افغانها بدان شهرت یافته بود که وی تعداد بیشتر مجاهدین را نسبت به شورویها بقتل رسانیده است.

نمایندگان سی آی ای حین بحث پیرامون افغانستان اسنادی را مورد تأیید قرار میدادند که خواهان حل سیاسی مسأله بود، ولی در خفا از مشی مخالف آن پیروی نموده و در همپا ری با استخبارات نظامی پاکستان در جهت حل نظامی قضیه تلاش مینمودند.

فشار نظامی امریکا خیلی ضروری بود تا از اختطاف افغانستان توسط افراط گرایان نظامیگر اسلامی در دوران پس از سقوط نجیب جلوگیری نماید. ولی رهبری قصر سفید و وزارت خارجه پس از دوران جنگ سرد علاقه خویش را به افغانستان از دست داده بودند.

من به تاریخ ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۱ حتی قبل از آنکه نجیب تلاش نماید از طریق میدان هوایی کابل خارج شود، تیلگرام خاصی را از طریق سفارت امریکا در لندن به واشنگتن ارسال داشتم. طی آن اخطار دادم که دیدگاه پاکستان جهت استحکام بنیاد گرایی در افغانستان، منافع امریکا را صدمه میزند. ایالات متحده باید از پیروزی بنیادگرایان چون حکمتیار و سیاف جلوگیری نماید. در صورت پیروزی آنان گروههای تروریست عربی در شرقمیانه پایگاههای خویش را به افغانستان انتقال خواهند داد.

ادامه دارد